



Studies on Understanding Hadith

P-ISSN: 2588-3895

E-ISSN: 2588-4417



DOI: 10.30479/mfh.2023.18305.2215

Studying the Hadiths of Jarh Hisham bin Hakam and Yunus bin Abd al-Rahman Based on the
Documentary-Textual Data of Rijali Hadiths

Leila Soleimani¹

Mohammad Hasan Saneipour^{2*}

Naser Neyestani³

Leila Al-Sadat Moraveji⁴

Abstract

The first method used by Islamic historians under the influence of muhaddithin (tradition-ists) in narrating and writing history is narrative history, where the historian, like a narrator, is content with merely quoting hadith and in the case of criticism, he is limited to checking the authenticity of the narrator. At the beginning, the historian has established the competence of the hadith narrators in the manner of scholarly knowledge and the art of jarh (criticizing) and of ta'deel (praising), and due to the similarity of the style of criticism and review of history to hadith, having sufficient knowledge of hadith documents, the degree of authenticity and unauthenticity, the narrators' injury and modification, and the content of hadith. In this way, a series news documents endeavors to gain the help of ilm al-rijāl; literally meaning «Knowledge of Men», but more commonly understood as the Science of Narrators) as well as jarh (criticizing) and of ta'deel (praising) and it shows a clear picture of the origin of history from inside the hadith. Islamic scholars as well as western historians such as Shakht, Yanbal and Motsky, who have a background in criticizing hadiths, have relied upon the method of historical analysis of texts and evaluating them through independent and external examples in their research. Therefore, the main goal of this research is to investigate the historical atmosphere of the narrators about whom there are criticisms and corrections (jarh (criticizing) and of ta'deel (praising)) and according to the necessity of resolving the conflict in the way of (document-text analysis) focusing on the conflict part of the Rijal's opinions, this research validates these statements and analyzes and looks into a bit of the history of these conflicts. This research is organized with the descriptive-analytical method and the use of organized library sources and by implementing the document-text analysis method in the science of Shia scholars, narrators such as Hisham bin Hakam and Yunus bin Abd al-Rahman, who have conflicts in their validation and weakening, are known as common texts and by taking advantage of the series of Rijali's documents and drawing a chain of confirming and weakening narrators, it is possible to date and validate the history of these conflicts. As a result, by drawing a network of Jarh narrations and traditions of Hisham bin Hakam and Yunus bin Abd al-Rahman, the common link of these traditions is Ya'qub bin Yazid and Abdullah bin Hajjal, and it can be found that they played a central role in the publication of Jarh traditions.

Keywords

Document-Textual Analysis, Common Circle, Conflict of Rajali's Opinions, Hisham bin Hakam, Yunus bin Abd al-Rahman.

Article Type: Research

1. PhD Student of Quran and Hadith Sciences, Payam Noor University, Tehran, Iran. Leila.soleimani2023@student.pnu.ac.ir

2. Responsible Author, Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, University of Kashan, Iran. saneipour@kashanu.ac.ir

3. Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Payam Noor University, Tehran, Iran. Nasemoor@pnu.ac.ir

4. Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, University of Kashan, Iran. moraveji58@gmail.com

Received on: 26/01/2023 Accepted on: 02/05/2023

Copyright © 2023, Soleimani, Saneipour, Neyestani & Moraveji



Publisher: Imam Khomeini International University.



شماره پیاپی: ۲۸۹۵-۲۵۸۸
شماره مجله: ۴۴۱۷-۲۵۸۸

مطالعات فقه حدیث



DOI: 10.30479/mfh.2023.18305.2215

بررسی روایات جرح هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن براساس داده‌های سندی-متنی روایات رجالی

لیلا سلیمانی^۱
محمد حسن صانعی پور^۲
ناصر نیستانی^۳
لیلا السادات مروّجی^۴

چکیده

نخستین شیوه‌ای که مورخان اسلامی تحت تأثیر محدثان، در نقل و نگارش تاریخ به کار برده‌اند، تاریخ نقلی است که مورخ همانند راوی به نقل صرف حدیث بسنده و در صورت نقد، تنها به بررسی وثاقت راوی اکتفا می‌کند. مورخ در آغاز، شایستگی راویان احادیث را به شیوه علم رجال و فن جرح و تعدیل احراز کرده و به دلیل شباهت اسلوب نقد و بررسی تاریخ به حدیث، شناخت کافی به سندهای روایات، میزان وثاقت و عدم وثاقت، راوی جرح و تعدیل و محتوای حدیث داشته است. با این روش با سلسله سندهای اخبار تاریخی به یاری علم رجال و جرح و تعدیل شتافته و تصویر واضحی از پیدایش تاریخ از درون حدیث نشان می‌دهد. محدثان اسلامی و نیز مورخان غربی مانند شاخ، نیبل و موتسکی که در نقد احادیث پیشینه داشته‌اند، در تحقیقات خود از روش تحلیل تاریخی متون و سنجش آن‌ها از طریق نمونه‌های مستقل و بیرونی استمداد جستند. براین اساس، بررسی فضای تاریخی روایانی که درباره آن‌ها جرح و تعدیل وجود دارد، هدف اصلی این پژوهش است و با توجه به ضرورت رفع تعارض به شیوه (تحلیل سند-متن) با تمرکز بر بخش تعارض آرای رجالی به اعتبارسنجی این اقوال پرداخته و اندکی از تاریخ پیرامونی این تعارضات را تحلیل و بررسی می‌کند. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای سازمان یافته و با پادسازاری روش تحلیل اسناد-متن در علم رجال شیعه، روایانی چون هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن که در توثیق و تضعیف آن‌ها تعارض وجود دارد، به عنوان متن مشترک، شناخته شده و با بهره‌گیری از سلسله سندهای رجال کشی و ترسیم زنجیره‌ای روایان توثیق و تضعیف کننده، می‌توان پیشینه این تعارضات را تاریخ‌گذاری و اعتبارسنجی نمود. در نتیجه، با ترسیم شبکه‌ای روایات جرح هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن به حلقه مشترک این روایات که یعقوب بن یزید و عبدالله بن حجال است، می‌توان دست یافت که نقش محوری در نشر روایات جرح را داشته‌اند.

کلیدواژه‌ها

تحلیل سندی-متنی، حلقه مشترک، تعارض آرای رجالی، هشام بن حکم، یونس بن عبدالرحمن.

نوع مقاله: پژوهشی

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. Leila.solemani2023@student.pnu.ac.ir
۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه کاشان، ایران (نویسنده مسئول). saneipur@kashanu.ac.ir
۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. Nasernoor@pnu.ac.ir
۴. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه کاشان، ایران. moraveji58@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۲



ناشر: دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

۱. طرح مسأله

علم رجال محصول بیش از هزار سال تلاش و مجاهدت فقیهان و رجالیان است که در قالب کتاب رجالی توسعه فراوانی یافته است و زمینه حجیت حدیث را فراهم می‌کند (آهنگ و آریان‌فر، ۱۳۹۷ش، ۵۵). البته وجود برخی تعارضات بین اقوال رجالی نیز انکارناپذیر نیست. فارغ از روش حل تعارض متداول در این علم، روش تحلیلی اسناد - متن بخش تعارضات موجود در اقوال رجالی را تجزیه و تحلیل می‌نماید تا با تاریخ‌گذاری واقعیات این تعارضات را نمایان سازد و گامی واقعی در مسیر حل و فصل این تعارضات بردارد. به این دلیل، از قرن‌های نخست بر پالایش احادیث تلاش‌های بسیار شده و در نگهداری و ارزیابی احادیث همت گماشته شده است. در این میان، راویان حدیث و واسطه‌های فرهنگی گرایش‌های متفاوتی داشته‌اند و حوادث بسیاری رخ می‌داد که میراث حدیثی شیعیان تحت تأثیر آن قرار می‌گرفت. توجه به انگیزه‌ها و اندیشه‌های اصحاب ائمه (ع) بر کمیت و کیفیت احادیث تأثیر گذاشته و به نوعی توانسته در روشن شدن فضای حدیثی آن زمان و تبیین دقیق‌تر تعارضات روایی کمک شایانی کند (فرقان‌گوهر، ۱۳۹۷ش، ۲۴).

در دوره معاصر عالمان روش‌های ارزیابی احادیث را توسعه داده و به نقد ترکیبی (متنی و سندی) آن‌ها نیز پرداخته‌اند. این اهتمام و توجه به ارزیابی احادیث، تنها مختص به عالمان مسلمان نبوده، بلکه اسلام‌شناسان غربی نیز در مطالعات خود، احادیث را منبعی اساسی برای شناخت تاریخ اسلام می‌دانند و به ارزیابی آن پرداخته‌اند (آقایی، ۱۳۹۳ش، ۱۲). خاورشناسان غربی بر این باورند که احادیث می‌توانند اعتبار تاریخی داشته باشند و تصور جعلی بودن حدیث بدون دلایل محکم وجه منطقی ندارد؛ بنابراین برای نقد و تحلیل حدیث روش تحلیل ترکیبی سند و متن را پیشنهاد می‌کنند و معتقد هستند با این روش و نیز با استفاده از منابع متقدم حدیثی می‌توان اعتبار تاریخی احادیث بیشتری را اثبات نمود. البته این بحث در سنت حدیث پژوهی مسلمانان سابقه‌ای ندارد و به گونه دیگری مطرح شده و آن به دلیل دیدگاه‌های متفاوت مسلمانان نسبت به حدیث است. مسلمانان حدیث پیامبر (ص) و ائمه (ع) را منبعی می‌دانند که در کنار قرآن می‌تواند به شناخت اسلام و دستورات آن کمک می‌کند در حالی که، دانشمندان غربی حدیث را منبع تاریخی می‌دانند و در صدد آن هستند که از طریق محتوای احادیث و اطلاعات موجود در حدیث تاریخ صدر اسلام را بازسازی کنند و به تعبیر خودشان بتوانند بفهمند اصالتاً چه اتفاقی افتاده است.

از میان خاورشناسان پرفسور هارالد موتسکی، استاد دانشگاه نایمخن هلند، در سال ۱۹۴۸ در برلین آلمان که روش تحلیل اسناد - متن را در نقد و ارزیابی احادیث و دست یافتن به حلقه مشترک که ناشر روایات است، را پیشنهاد می‌کند. او به‌واقع در پی کشف این مطلب است که خاستگاه مطالب حدیثی چیست و آیا این مطالب که به‌عنوان حدیث طبقه‌بندی شده‌اند، ارزش و اعتبار تاریخی دارند یا نه؟

مسئله‌ای که در این رابطه سعی می‌شود پررنگ جلوه داده شود این است که منابع حدیثی دست‌کم یک قرن و یا بیشتر با وقایع و رخدادهایی که درباره آن‌ها خبر می‌دهند فاصله زمانی دارند (پارسا، ۱۳۸۷ش، ۳۰). زیرا پیش از آن در منبع مکتوبی یافت نشده‌اند. بنابراین چگونه می‌توان به اعتبار آن‌ها مطمئن بود؟ (Goldziher, 1971, 2: 19).

ملاحظه می‌گردد که مسلمانان هرگز چنین رویکردی به حدیث نداشته‌اند و به‌دلیل بینش متفاوتی که نسبت به حدیث دارند با ابزارها و روش‌شناسی متفاوتی به پژوهش در حدیث می‌پردازند. مسئله اصلی این پژوهش به این صورت است که روش تحلیل اسناد - متن موتسکی تاکنون در اعتبارسنجی و تاریخ‌گذاری روایات اهل سنت کارآمدی خود را نشان داده‌است. این روش در کدام بخش از علم رجال شیعه دارای بهره‌گیری و منتج اعتبارسنجی است؟ پژوهش حاضر بررسی روایات رجالی جرح و تعدیل هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن با تکیه بر تحلیل اسناد - متن است که در این روش تمامی روایات جرح هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن جمع‌آوری و با ترسیم شبکه‌ای روایات به حلقه مشترک که نشردهنده روایات نکوهش است، دست یافته و فضای گفتمان روایات بیان می‌شود تا مبنای قضاوت درباره اعتبار این روش و نتایج حاصل از آن قرار گیرد.

پژوهش‌های متعددی در خصوص مسئله رجالی و روایات دال بر این موضوع انجام شده، اما نگارنده با جست‌وجو و بررسی، پژوهشی که به صورت مستقل با استفاده از روش ترکیبی تحلیل اسناد-متن در رفع تعارض روایات رجالی شیعه انجام شده باشد، نیافته است. روش تحلیل اسناد - متن در چندین مقاله بررسی شده که می‌توان به مقالاتی چون «تاریخ‌گذاری روایات بر مبنای تحلیل اسناد - متن؛ نقد و بررسی روش‌شناسی خوتیرنیل» (آقایی، ۱۳۹۱ش)، «درآمدی بر مطالعات حدیث‌شناختی هارالد موتسکی» (پارسا، ۱۳۸۷ش)، «تاریخ‌گذاری احادیث براساس روش ترکیبی تحلیل اسناد - متن در مطالعات اسلامی خاورشناسان» (نیل‌ساز، ۱۳۹۰ش) و «اهمیت کاربرد الگو و روش‌های تحلیل اسناد در پژوهش تاریخی» (احمدزاده، ۱۳۹۴ش) اشاره کرد.

در این مقالات روش‌های گوناگون تاریخ‌گذاری احادیث توسط پژوهشگران غربی بیان شده و سپس، به روش ترکیبی اسناد - متن که توسط هارالد موتسکی ابداع شده پرداخته و توضیحاتی پیرامون این روش و وجود حلقه مشترک فرعی و جزئی که به‌عنوان جاعل حدیث به‌شمار می‌آید، ارائه کرده‌اند. درباره جریان‌های رجالی و تعارض اخبار، مقالات و کتاب‌ها و پایان‌نامه‌هایی نیز نوشته شده که به صورت خلاصه می‌توان به مقاله «داوری در باب تعارض آرای نجاشی و دیگر رجال‌شناسان متقدم شیعه» (دیاری بیدگلی، ۱۳۸۴ش) و کتاب «مبانی رفع تعارض اخبار از دیدگاه شیخ طوسی در استبصار» (دلبری، ۱۳۸۶ش) اشاره نمود.

۲. روش تحلیل سند و متن

با توجه به این‌که تحلیل اسناد - متن یکی از روش‌های حلّ تعارض آرای رجالی است؛ در این روش تمامی نسخه‌های مختلف احادیث متعارض از منابع مختلف جمع‌آوری شده و سپس متون و اسناد آن‌ها با یکدیگر مقایسه می‌شود. با تحلیل دقیق، تمامی ارتباطات درونی متن روایی و اسناد استخراج می‌شود. از این طریق می‌توان درباره پیدایش و تکوین حدیث بحث و عناصر اصلی متن آن اطلاعاتی به دست آورد. روش تحلیل اسناد- متن عمدتاً مبتنی بر یافتن پیوندهای مشترک اصلی و پیوندهای مشترک جزئی است (نیل‌ساز، ۱۳۹۰ش، ۱) و فرض بر آن است که داده‌های متنی موجود در سند و حدیث به هم مرتبط هستند. بنابراین با مقایسه نتایج تحلیل اسناد و تحلیل متن می‌توان به تاریخ‌گذاری دقیق و مطمئن‌تری دست یافت (آقایی، ۱۳۹۱ش، ۴۰).

یکی از کارکرد روش تحلیل سند و متن این است که این روش می‌تواند اشکال مختلف متن، سیر تحول و تغییرات رخ داده در طول زمان و همچنین زمان تثبیت نهایی متن را مشخص کند. با این روش حتی احادیث جعلی نیز ارزش خاصی پیدا می‌کند و با تعیین تاریخ آن‌ها می‌توان به اطلاعات مهمی از اوضاع اسلامی و دلایل ایجاد و زمان تحریف احادیث مختلف دست یافت. بنابراین با بررسی روایات متعارض جرح هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن در رجال کشی و تحلیل فضای گفتمان روایات می‌توان حلقه مشترک روایات و این‌که چه کسانی عامل و ناشر روایات جرح هستند را شناسایی کرد.

۳. تعارض آرای رجالی

یکی از شاخص‌ترین و مهم‌ترین علوم حدیثی که در دوره‌های متأخر، به‌ویژه با مبنا قرار گرفتن تقسیم‌بندی چهارگانه حدیثی (صحیح، موثق، حسن و ضعیف) و نقش آن در تعیین صحت و اعتبار احادیث افزایش یافته «علم رجال» است. اهمیت علم رجال به این علت است که بیشتر علوم حدیثی دیگر به این علم نیازمند هستند و بدون توجه به آن نمی‌توان از دیگر علوم حدیث بهره‌وفی برد. دانشمندان علم رجالی بنابر اصلی‌ترین وظیفه این علم که میزان وثاقت راویان را تعیین می‌کند، ناچار از جرح و تعدیل روایت هستند. مسئله جرح و تعدیل در علم رجال آن‌گونه دارای اهمیت است که گاه به‌صورت ویژه با عنوان «علم جرح و تعدیل» تعبیر شده است (عزیزی، مطیعی، ۱۳۹۳ ش).

در این صورت هنگامی که دو یا چند عالم رجالی درباره یک روای نظر متعارض داشته باشند، در صورتی است که بین دو نظر متعارض واقعی باشد عالم رجالی علاوه بر آگاهی‌هایی که از طریق سماع از مشایخ خود به دست آورده است، بر پایه شواهد و قرائن به ارزیابی روایات و گزارش‌ها پرداخته و در نهایت حکم به اعتبار یک دسته از روایات می‌دهد و بر اساس آن رأی رجالی صادر می‌کند. از جمله کتب رجالی «اختیارالمعرفة» کشی است که ساختار کلی این کتاب ساختاری روایی است و داوری‌های رجالی آن در قالب حدیث مشتمل بر متن و سند بیان شده است (خامنه‌ای، ۱۳۶۹ ش، ۲۵-۷۲) و این امکان را برای مخاطبان ایجاد کرده که با مبانی خود به سراغ این کتاب بروند و حکم نهایی جرح و تعدیل را از اخبار موجود در آن برداشت نمایند (فتاحی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۵ ش، ۱۲۵).

آنچه حائز اهمیت است وجود تعارضاتی است که میان داده‌های رجال کشی با یکدیگر و دیگر آرای رجالی وجود دارد. برای نمونه، در رجال کشی در مدح یونس بن عبدالرحمن ۳۰ روایت و در ذم او ۱۶ روایت نقل شده است. بدین ترتیب حل و فصل این تعارضات بر مبنای روش توأم تحلیل اسناد- متن به شیوه هارالد موتسکی و یافتن حلقه مشترک در روایات شیعه در رجال کشی به جنبه نوآوری این پژوهش می‌افزاید.

۴. حلقه مشترک

اصطلاح «حلقه مشترک» به نیمه قرن بیستم باز می‌گردد. این اصطلاح در مطالعات تحلیل سندی که محققان غربی به منظور فهم خاستگاه حدیث انجام داده‌اند، نقش مهمی دارد. در سال ۱۹۵۰، ساخت از خاورشناسان غربی در بررسی سند روایات متوجه روایانی شد که در سندهای مختلف مشترک بودند. او این محدثان را «راویان مشترک»

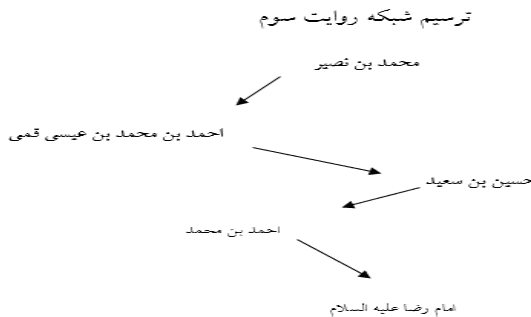
یا «حلقه‌های مشترک» نامید (Joseph Schacht, 1950, 171-2). پس از او ینبل تلاش‌های ساخت را برعهده گرفت و موجب رشد و بهبود آن‌ها شد و به طور نظام‌مند به مرتب کردن سلسله‌های گوناگون روایات به صورت دسته‌هایی اقدام کرد و اصطلاحات جدیدی مانند: حلقه مشترک جزئی، عنکبوت و غور را ساخت. سپس به تشریح تاریخی آن‌ها در بسته‌های نمودار اسنادش اقدام کرد و قوانین خاصی براساس این مشاهدات برای تاریخ‌گذاری و ارزیابی صحت هریک از اسانید ایجاد نمود (موتسکی، ۱۹۴۸م، ۵۷).

پس از او، هارالد موتسکی پدیده حلقه مشترک را بسیار کلی دانسته و روش جایگزینی برای تحلیل اسناد پیشنهاد کرده است. موتسکی کوشیده تا با به‌کارگیری معیاری صوری و نه محتوایی که بر تفاوت نقل‌های مختلف تمرکز دارد، اصالت روایات را ثابت کند (Ibid, 21,24,27,29,167, and Chapter Four). در این روش برای یک حدیث چندین سند متفاوت یافت می‌شود. اگر سندهای این حدیث از منابع گردآوری و در کنار هم قرار داده شوند، معمولاً الگویی به دست می‌آید که در آن یک طریق منفرد پیامبر را به راوی‌ای در نسل سوم یا چهارم پس از وی متصل می‌کند و سپس، طرق متعدد حدیث از آن راوی منشعب می‌شوند. این راوی مشترک را «حلقه مشترک» نامیده است (پارسانیا و همکاران، ۱۳۹۷ش، ۲۱).

۵. تحلیل سند و متن روایات

۵-۱. تحلیل سند و متن روایات جرح هشام بن حکم

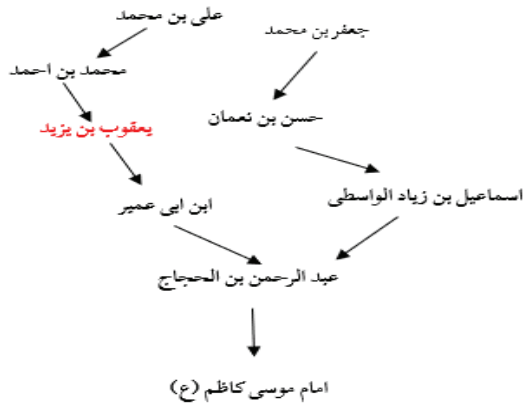
۱- «محمد بن نصیر، قال: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ بَرْقِيٍّ، عَنِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: أَمَا كَانَ لَكُمْ فِي أَبِي الْحَسَنِ عِظَةٌ مَا تَرَى حَالَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ؟ فَهُوَ الَّذِي صَنَعَ بِأَبِي الْحَسَنِ مَا صَنَعَ وَ قَالَ لَهُمْ وَ أَخْبَرَهُمْ، أَتَرَى اللَّهَ يَغْفِرُ لَهُ مَا رَكِبَ مِنَّا» (همان، ۲: ۵۶۱).



۲- «جعفر بن معروف قال: حَدَّثَنِي الحسن بن النعمان، عن أبي يحيى وهو اسماعيل بن زياد الواسطي عن عبد الرحمن بن الحجاج، قال: سَمِعْتُهُ يُؤَدِّي إِلَى هشام بن الحكم رسالة أبي الحسن قال: لا تَتَكَلَّمْ فَإِنَّهُ قَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَمْرُكَ أَنْ لا تَتَكَلَّمْ، قال: فما بَالَ هشامُ يَتَكَلَّمُ وأنا لا أَتَكَلَّمُ، قال، أَمَرَنِي أَنْ أَمْرُكَ أَنْ لا تَتَكَلَّمْ وأنا رسوله إليك. قال أبو يحيى: أَمْسِكَ هشام بن الحكم عن الكلام شهراً لَمْ يَتَكَلَّمْ ثُمَّ تَكَلَّمَ فَأَتَاهُ عبد الرحمن بن الحجاج، فقال له: سبحانَ الله يا أبا محمدٍ تَكَلَّمْتَ وقد نَهَيْتَ عن الكلام، قال: مثلي لا يُنْهَى عن الكلام. قال أبو يحيى: فَلَمَّا كَانَ من قَابِلٍ، أتاه عبد الرحمن بن الحجاج، فقال له يا هشامُ قال لك أيسرك أن تُشْرِكَ في دم امرء مسلمٍ؟ قال: لا، قال: وكيف تُشْرِك في دمي، فإن سَكَتَ والآ فَهوَ الذَّبْحُ؟ فما سَكَتَ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِهِ ما كَانَ (ص)» (همان، ۵۴۸).

۳- «علي بن محمد، قال: حَدَّثَنِي محمد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير، عن عبد الرحمن بن الحجاج، قال، قال أبو الحسن ع: ابْنِ هشامَ بن الحكم فَقُلْ له: يَقُولُ لك أبو الحسن: أيسرك أن تُشْرِكَ في دم امرء مسلمٍ فإذا قال لا، فَقُلْ له: ما بَالُكَ شَرَكْتَ في دمي؟» (همان، ۲: ۵۶۲).

ترسیم شبکه ای روایت دوم و سوم



۲-۵. تحلیل سندی روایت اتهام نهی هشام بن حکم از شرکت در مناظرات کلامی

این روایت براساس نمودار ترسیم شده، از چهار راوی به نام‌های محمد بن نصیر، احمد بن محمد، حسین بن سعید و احمد بن محمد بن خالد شنیده شده است. از بین این چهار نفر، مهم‌ترین راویان احمد بن محمد بن عیسی است و او را می‌توان پایین‌ترین فرد در طبقه روایت دانست. باتوجه به این که دو طریق دیگر نیز وجود دارد که کامل‌تر

از روایت اول است و حلقه مشترک طبق نمودار، عبدالرحمن بن حجاج است، بررسی عناصر حدیث را از این دو طریق شروع می‌کنیم.

۵-۲-۱. طریق روایت عبدالرحمن بن حجاج

روایت عبدالرحمن بن حجاج به یک طریق، از استاد خود محمد بن ابی عمیر و طریق دیگر از اسماعیل بن زیاد الواسطی نقل شده است. عبدالرحمن بن الحجاج بجلی از متکلمان برجسته و از اصحاب امام صادق، امام کاظم، امام رضا و امام جواد (ع) در قرن دوم و از وکلای امام بوده که در ثروتمندی او تردیدی نیست (اردبیلی، بی‌تا، ۱: ۴۴۷). وی اصالتاً کوفی و ساکن بغداد است وفات او پس از سال ۱۸۳ق گزارش شده است (حلی، ۱۴۱۷ق، ۲۰۴).

عبدالرحمن از پیروان جریان غالب در کوفه مکتب جوالیقه، هشام بن سالم است و کشی دو موضع گیری صریح وی را در مقابل هشام بن حکم و یونس گزارش می‌کند. در شماره ۹۵۸ مخالف صفوان بن یحیی (شاگرد عبدالرحمن بن حجاج) و در شماره ۵۰۰ عبدالرحمن بن حجاج در جبهه هشام بن سالم قرار گرفته و موضع شدید و تندی با هشام کرده و او را به جهت فهمی که از سخن هشام نموده، تکفیر می‌کند. طبق این روایت گرایش فکری عبدالرحمن بن حجاج و حمایت او از هشام بن سالم به وضوح روشن است که به دلیل رویکرد معتدل در میان اندیشمندان امامیه، مقبولیتی فراگیر داشته است (جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۱ق، ۹۳).

در طریق سوم احمد بن محمد از بزرگان شیعه در قرن سوم که بیشترین میراث حدیثی را به قم انتقال داد. بسیاری از رجالیان او را توثیق کرده اند. از میان مشایخی که وی از آن‌ها حدیث شنیده، می‌توان به احمد بن محمد بن ابی نصر، حسین بن سعید، صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر، محمد بن خالد اشاره کرد. احمد در عقاید خود سخت گیر بود و با مخالفان به شدت برخورد می‌کرد. احمد بن محمد بن عیسی از متعصب‌ترین و مهم‌ترین افرادی بود که در قم به مخالفت با اندیشه‌های هشام و یونس برخاستند و شدیدترین تقابل را با جریان هشام بن حکم داشت. برای نمونه، وی به یونس بدین بود (طوسی، ۱۳۷۳ش، ۴۹۷). بدین ترتیب می‌توان وجود چنین روایاتی علیه هشام را بر ساخته افرادی دانست که به نوعی با اندیشه‌های هشام مخالف بود و در جهت تخریب او برآمدند.

۵-۲-۱-۱. تحلیل متن روایت

حدیث از طریق محمد بن نصیر از احمد بن محمد بن عیسی پیرامون نهی امام به هشام بن حکم از شرکت در مناظرات کلامی بیان شده است. با این حال، برای این روایت دو طریق دیگر نیز وجود دارد که از سوی عبدالرحمن بن حجاج نقل شده است و تنها در قسمتی از متن با روایت اول مشترک است. در روایت اول عبدالرحمن بن حجاج از اسماعیل بن زیاد شنیده که اسماعیل بن زیاد پیام امام را به هشام می‌رساند که از مناظرات و مباحث کلامی احتراز کند و به او هشدار می‌دهد آیا می‌خواهی در خون مؤمنی شریک شوی؟ ولی در روایت دوم امام به عبدالرحمن بن حجاج امر می‌کند به نزد هشام برود و او را از این امر آگاه کنی که در صورت شرکت در مناظرات در خون من شریک شده‌ای. در گزاره‌های تاریخی و آنچه کشی در رجال خود آورده است (کشی، ۱۳۶۳ ش، ۲: ۵۴۲، ش ۴۸۵).

یونس بن عبدالرحمن از هشام بن حکم سؤال می‌کند آیا امام عبدالرحمن بن حجاج را نزد توفرسداد تا تو را از سخن گفتن نهی کند؟ هشام پاسخ می‌دهد بله. بنابراین ممکن است در متن روایتی که در آن اسماعیل بن زیاد پیام آور نام امام بوده با توجه به اینکه اسماعیل نزد علما رجالی متهم به غلو و تفویض است، تحریف صورت گرفته باشد. همچنین نهی امام به هشام طبق گزاره‌های تاریخی مربوط به زمان مهدی عباسی بوده که بر اصحاب و گروه‌ها سخت‌گیری می‌کرده است (کشی، ۱۳۶۳ ش، ۲: ۴۸۵، ۵۴۲). در روایت سوم هشام به سبب عدم امثال از نهی امام، مسبب زندانی شدن و شهادت امام شده است. با توجه به اینکه دوران امامت امام کاظم (ع) با خلافت چهار تن از خلفای عباسی (منصور، مهدی، هادی و هارون) معاصر بوده و امام از سوی همه خلفای عباسی مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت. در دوران خلافت هارون الرشید به مدت ۴ سال (از شوال ۱۷۹ق تا زمان شهادتش در سال ۱۸۳ق) در حبس و شکنجه بود (شستری، ۱۴۱۸ق، ۳: ۳۱۷).

اگر دوران خلافت مهدی عباسی را که از سال ۱۵۸ق تا ۱۶۹ق بدانیم و وفات هشام را در سال ۱۷۹ق در نظر بگیریم، امام چهار سال بعد از وفات هشام در زمان خلافت هارون الرشید و به دست سندی بن شاهک مسموم و به شهادت می‌رسند. بنابراین با بررسی گزاره‌های تاریخی، هشام بن حکم نمی‌تواند مسبب شهادت امام کاظم (ع) باشد. به دلیل این که امام در سال ۱۸۳ق به شهادت رسیدند و نهی امام مربوط به دوران خلافت مهدی عباسی است که در سال ۱۶۹ق از دنیا رفته است که به صورت تقریبی ۱۴ الی ۱۸ سال فاصله وجود دارد. نکته قابل تأمل دیگری که از گزاره‌های تاریخی موجود

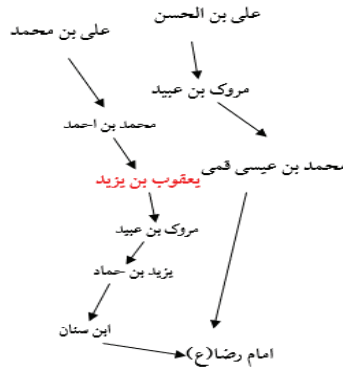
در رجال کشی به دست می‌آید، نهی امام مربوط به زمانی بوده که مهدی عباسی گفت و گوه‌های مردم را دسته‌بندی می‌کرده و گروه‌ها را جدا جدا بیان می‌کرده است و در میان این گروه‌ها، سخنان جوالیقیه و اصحاب هشام بن سالم بوده است و در آن سخنی از هشام بن حکم نبوده (همان، ۲: ۵۴۲، ش ۴۸۵) بدین ترتیب می‌توان بیان کرد با این که هشام از نهی امام امثال کرده (همان، ۲: ۵۲۶، ش ۴۷۹) و از سخن گفتن خودداری نموده، ولی عده‌ای در جهت تخریب هشام برآمده و اتهاماتی بر او وارد نمودند.

۶. روایات جرح یونس بن عبدالرحمن

پیش از بررسی تاریخی روایات جرح یونس بن عبدالرحمن به سخن کشی درباره این شخص توجه کرده و سپس به بررسی روایات پرداخته می‌شود:

با توجه به این که روش کشی در رجال خود در برابر احادیث متعارض سکوت است، اما در برابر احادیثی که قمی‌ها درباره یونس بن عبدالرحمن نقل کرده‌اند، اظهار تعجب کرده می‌گویند: «باید اهل نظر دقت کنند و ملاحظه نمایند تا در شگفت شوند از این اخباری که قمی‌ها درباره یونس روایت کرده‌اند و بدانند که این‌ها با عقل سازگاری ندارد (کشی، ۱۳۶۳، ش ۲: ۷۸۵) و بنابر گزارشی از فضل بن شاذان، احمد بن محمد بن عیسی اشعری و علی بن حدید از بدگویی و افترا نسبت به یونس دست کشیده‌اند. البته باید یادآور شد، چه بسا نقل این روایات مربوط به زمانی است که احمد بن محمد اشعری هنوز از بدگویی نسبت به یونس دست نکشیده بود و علی بن حدید به علت مدارا با یارانش مجبور به تظاهر به بدگویی بر ضد یونس بوده است (طوسی، ۱۴۱۵، ق ۲: ۴۹۷). بنابراین سخن شیخ طوسی که «طعن علیه القمییون و هو عندی ثقة» با سخن کشی قابل درک است (همان، ۳۶۸).

ترسیم شبکه‌ای روایت ۲۱



۶-۱. روایات نکوهش یونس بن عبدالرحمن

۱- «علی بن الحسن بن علی بن فضال، قال: حدَّثني مروك بن عبيد، عن محمد بن عيسى القمي، قال: تَوَجَّهْتُ الى أبي الحسن الرضاع فاستقبلني يونس مولى ابن يقطين، قال، فقال لي: أين تذهب؟ فقلت: أريد أبا الحسن، قال، فقال لي: أسأله عن هذه المسألة، قُلْ له خُلِقَتِ الْجَنَّةُ بَعْدَ فِائِي أَزْعَمُ أَنَّهُا لَمْ يُخْلَقْ. قال: فَدَخَلْتُ على أبي الحسن ع، قال: فَجَلَسْتُ عنده و قُلْتُ له: إنَّ يونس مولى ابن يقطين أودعني إليك رسالة، قال: و ما هي؟ قال، قلت: قال أخبرني عن الجنة خُلِقَتْ بَعْدَ فِائِي أَزْعَمُ أَنَّهُا لَمْ تُخْلَقْ؟ فقال: كذب فأين جنة آدم (ع)» (كشي، ۱۳۶۳ ش، ۲: ۷۸۵).

۲- «علي (بن محمد) قال: حدَّثني محمد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد، عن مروك بن عبيد، عن يزيد بن حماد، عن ابن سنان، قال، قُلْتُ لأبي الحسن ع إنَّ يونس يقول: إنَّ الجنة و النار لم يُخلقا، قال، فقال: ما له لعنه الله فأين جنة آدم» (همان).

۶-۱-۱. تحلیل سندی روایت خلقت هم اکنون بهشت و جهنم

کشی این روایت را به دو طریق نقل کرده است. در طریق اول این روایت را از محمد بن عیسی که مورد توثیق نجاشی بوده شنیده‌اند (همدانی، ۱۳۹۷ ش، ۱۵) و در پایین‌ترین طبقه علی بن الحسن این روایت را گزارش می‌کند. در طریق دوم روایت از سوی پنج راوی با نام‌های علی بن محمد، محمد بن احمد، مروک بن یزید و یزید بن حماد از ابن سنان شنیده‌اند که در طبقه پایین علی بن محمد وجود دارد. ابن سنان توسط نجاشی تضعیف شده (نجاشی، ۱۴۰۷ ق، ۳۲۸) و علامه خویی درباره او می‌نویسد: «ضعیف است و در گزارش‌ها غلو و زیاده‌روی می‌کرد» (خویی، ۱۴۱۰ ق، ۱۷: ۱۷۰). همچنین درباره محمد بن احمد و یزید بن حماد اطلاعاتی در دسترس نیست (همان، ۲۰: ۱۱۱).

بررسی دیگر رویان دو گزارش، نشان‌دهنده این است که در گزارشی که با لحن تندتر نسبت به گزارش اول بیان شده است از طریق افرادی همچون: علی بن محمد و یعقوب بن یزید نقل شده که دیدگاه منفی نسبت به یونس و عقاید او داشته‌اند و بیشترین گزارشات جرح از طریق آن‌ها بیان شده است. بر این اساس، دو روایت به دلیل مجهول بودن شماری از رویان ضعیف است. ولی به صرف ضعف سند نمی‌توان متن روایت را نادیده گرفت و از تحلیل متن روایت غفلت نمود.

۶-۱-۱-۱. تحلیل متنی روایت

دو گزارش فوق از جهت محتوا مشترک، ولی در برخی عبارات با هم تفاوت دارند. محتوای گزارش به دیدگاه یونس درباره خلقت هم‌اکنون بهشت و جهنم اشاره دارد؛ با اختلاف در تعبیر «کذب» در گزارش اول و تعبیر «لعنه الله» در گزارش دوم و با توجه به این‌که از معانی «کذب» در زبان عرب «اخطا» به معنای اشتباه کرد است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ۱: ۷۰۹). چه بسا منظور امام در این گزارش که گزارش ملایم‌تری است این است که یونس در این باره اشتباه کرده و شاید امام به جهت مصلحت و با توجه به نوع مخاطب در گزارش دوم تعبیر تندتری درباره یونس بیان کرده است.

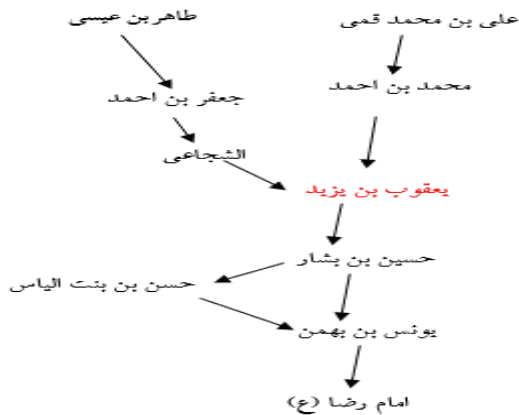
آنچه حائز اهمیت است، مسئله آفریده شدن یا نشدن بهشت و جهنم پیش از قیامت یکی از مسائل کلامی مورد اختلاف متکلمان عصر یونس و پس از آن بوده است و عموم عالمان شیعه بر این اعتقاد هستند که بهشت و جهنم هم‌اکنون موجود و خلق شده‌اند (مفید، ۱۴۱۴ق، ۱۲۴).

در یکی از دو روایت یونس بن عبدالرحمن از محمد بن عیسی قمی درخواست می‌کند تا با دیدار با امام رضا (ع) نظر حضرت را درباره آفریده شدن بهشت و جهنم جویا شود. این احتمال وجود دارد که انگیزه یونس با بیان عبارت «أَزَعِمُ أَنَّهَا لَمْ تَخْلُقْ؟» به طور کنایه انتقال پیام به امام رضا (ع)، در حل مشکل موجود در جامعه شیعی که مورد اختلاف درباره خلقت بهشت و جهنم بوده باشد. همچنین ظهور این عبارت در هر دو گزارش مربوط به بهشت و جهنم اخروی است؛ به این دلیل که پاسخ حضرت درباره بهشتی است که آدم (ع) در آن بوده است. چنانچه در روایات بهشت حضرت آدم غیر از بهشت و جهنم در آخرت است (کلینی، ۱۳۶۳ش، ۳: ۲۴۷) و امام با چنین پاسخی قصد بیان حقیقی مسئله را نداشتند، به این دلیل که شاید مخاطب در سطحی نبوده که امام پاسخ جامعی به او بدهد و تنها حامل پیام یونس به امام باشد. بنابراین یونس با توجه به عبارت «أَزَعِمُ أَنَّهَا لَمْ تَخْلُقْ؟» در صدد بیان گمان خود در این باره بوده تا فقط حامل آن پیام به امام باشد.

۳- «علي بن محمد، قال: حدثني محمد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد عن الحسين بن بشار الواسطي، عن يونس بن بهمن، قال، قال لي يونس: أكتبُ إلى أبي الحسن فاسأله عن آدم هل فيه من جوهرية الله شيء؟ قال: فكتب إليه فاجابه: هذه المسألة مسألة رجلٍ على غير السنة، فقلتُ ليونس، فقال: لا يسمع ذا أصحابنا فيبرؤن منك، قال، قلت ليونس: يبرؤن مَنِّي أو مِنك» (كشي، ۱۳۶۳ش، ۲: ۹۴۲).

۴- «طاهر بن عیسی، قال: حدثني جعفر بن أحمد، قال: حدَّثني الشجاعی، عن يعقوب بن یزید، عن الحسين بن بشار، عن الحسن بن بنت الیاس عن یونس بن بهمن، قال، قال یونس بن عبدالرحمن: کتبتُ إلى أبي الحسن الرضاع سألتُه عن آدم ع هلْ كانَ فيه من جوهریة الربِّ شيءٌ. قال، فکتبَ إلي جواب کتابي: ليس صاحبُ هذه المسألة علی شيءٍ من السنة زنديقٌ» (همان، ۲: ۴۹۲).

ترسیم شبکه ای روایات ۳ و ۴



۶-۱-۲. تحلیل سندی روایت وجود جوهری خداوند در حضرت آدم (ع)

کشی این روایت را از طریق یونس بن بهمن نقل کرده و پنج راوی با نام‌های علی بن محمد، محمد بن احمد، یعقوب بن یزید و حسین بشار این حدیث را از یونس بن بهمن شنیده‌اند. در پایین‌ترین طبقه روایت علی بن محمد قرار گرفته که همان‌طور که بیان شد به دلیل اختلافات کلامی دیدگاه منفی به یونس داشته است. برای این روایت طریق دیگری نیز وجود دارد که در بالاترین طبقه روایت یونس بن بهمن قرار گرفته و شش راوی با نام‌های طاهر بن عیسی، جعفر بن احمد، الشجاعی، یعقوب بن یزید، حسین بن بشار و حسن بن بنت الیاس این حدیث را از او شنیده‌اند و بر اساس نمودار، حلقه مشترک در این دو گزارش یعقوب بن یزید است که بسیاری از روایات را از مشایخ خود در بغداد و سایر شهرهای عراق دریافت نموده و به‌عنوان استاد حدیث آن روایات را برای شاگردان خود در قم نقل کرده است (کشی، ۱۳۶۳ ش، ۲: ۵۶۱). دیگر راویان مانند شجاعی و طاهر بن عیسی از سوی علامه خویی مجهول شناخته شده‌اند (خویی، ۱۴۱۰ ق، ۲۰: ۲۱۱).

درباره یونس بن بهمن، ابن غضائری او را غالی، خطابیی و وضع کننده حدیث معرفی کرده است (ابن غضائری، ۱۴۱۱ق، ۱۰۱) و وحید بهبهانی در کتاب «تعلیقہ علی منهج المقال» نشانه‌های وضع را در این دو گزارش آشکارا دانسته و چه بسا یونس بن بهمن به دلیل مبارزه یونس بن عبدالرحمن با غالیان و اندیشه‌های آنان دلخوشی از او نداشته و این گزارشات را درباره یونس بن عبدالرحمن وضع کرده است (بهبهانی، ۱۲۰۵ق، ۳۶۷).

۱-۲-۱-۶. تحلیل متن روایت

متن گزارش درباره وجود چیزی از جوهر خداوندی در حضرت آدم (ع) است که بنا بر آنچه در روایات نقل شده، در صدر اسلام و در زمان ائمه (ع)، این توهم برای برخی افراد پیش می‌آمده که ناگزیر چیزی از خدا در انسان وجود دارد، گویی در ذهنشان می‌گذشته که جزئی از خدا جدا شده و به درون انسان آمده است (مصباح‌بزدی، ۱۳۷۶ش، ۳۴۹). بر این اساس، طبق گزارش اول (ش ۹۴۲) یونس بن بهمن به درخواست یونس بن عبدالرحمن نامه‌ای به امام رضا (ع) نوشته که با عبارت «اُكْتُبُ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ» به کار برده شده است و نظر امام را درباره آن جویا می‌شود و در گزارش دوم (ش ۹۵۰) یونس بن بهمن از یونس بن عبدالرحمن نقل می‌کند که یونس بن عبدالرحمن به امام رضا (ع) نام نوشته و با عبارت «كُتِبَتْ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ» که در گزارش آمده است، عقیده حضرت را درباره مسئله وجود جوهریت خداوند در حضرت آدم (ع) از ایشان سؤال می‌کند و آن حضرت در پاسخ نامه او بیان می‌کند: «این سؤال، سؤال کسی است که از سنت فاصله گرفته است» (کشی، ۱۳۶۳ش، ۲: ۷۸۵-۷۸۶).

تفاوتی که در دو گزارش به وضوح روشن است، بعد از پاسخ امام است که در گزارش اول یونس بن عبدالرحمن به یونس بن بهمن می‌گوید: از نقل این موضوع نزد اصحاب خودداری کند که موجب بی‌زاری آن‌ها از وی می‌شوند که در این جا یونس بن بهمن اظهار تعجب کرده و از یونس سؤال می‌کند از من بی‌زاری می‌جویند یا از تو؟ ولی در گزارش دوم چنین گفت‌وگویی بعد از پاسخ امام وجود ندارد. با دقت در متن دو گزارش احتمال این که یونس بن بهمن با نقل این گفت‌وگو به طور غیر مستقیم قصد داشته یونس را تخریب کند و به نوعی تبری از یونس را در میان اصحاب ایجاد کند، بسیار است و به دلیل این که نسبت به یونس دیدگاه منفی داشته است، این روایت را وضع کرده است. همچنین بر فرض صحت روایت، این پرسش در فضایی مطرح شده که غالیان به جهت مقاصد سیاسی و دنیوی خود فعال بوده و انسان را تا مرز خدایی بالا می‌بردند و یونس با توجه به فضایی که در جامعه

ایجاد شده و به جهت رفع شبهه و دستیابی به پاسخ از سوی امام این پرسش را مطرح کرده است. بنابراین پرسش یونس در این باره، دلیلی بر جرح او نمی‌شود.

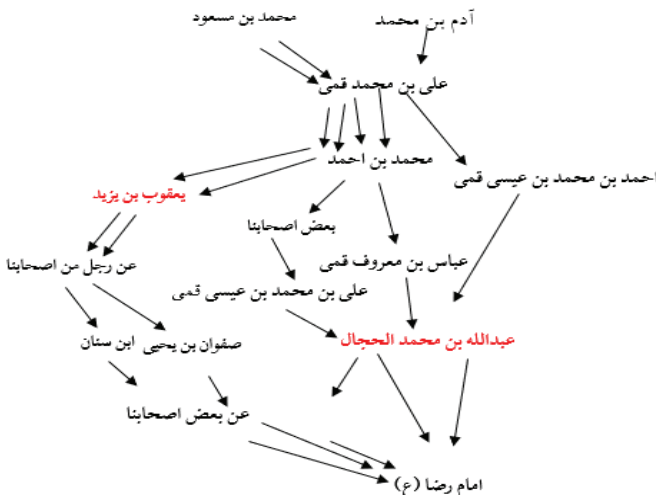
۵- «علي بن محمد، قال: حدثني محمد بن أحمد، عن العباس بن معروف عن أبي محمد الحجال، عن بعض أصحابنا، عن الرضاع قال: ذكر الرضاع العباسي، فقال: هو من غلمان أبي الحارث يعني يونس بن عبد الرحمن، وأبو الحارث من غلمان هشام و هشام من غلمان أبي شاکر الديصاني، وأبو شاکر زنديق» (همان، ۲: ۵۶۱، ش ۴۹۷).

۶- «علي بن محمد، قال: حدثني محمد بن أحمد، عن بعض أصحابنا عن علي بن محمد بن عيسى، عن عبد الله بن محمد الحجال، قال: كُنْتُ عِنْدَ الرُّضَاعِ وَمَعَهُ كِتَابٌ يَقْرَأُهُ فِي بَابِهِ، حَتَّى ضَرَبَ بِهِ الْأَرْضَ، فَقَالَ: كِتَابٌ وَلِدْنَا لِلزَّانِيَةِ فَكَانَ كِتَابُ يُونُسَ» (همان، ۷۸۷).

۷- «آدم بن محمد، قال: حدثني علي بن محمد القمي، قال: حدثني أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد الله بن محمد الحجال، قال: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَاعِ: إِذْ وَرَدَ عَلَيْهِ كِتَابٌ يَقْرَأُهُ، فَفَرَّاهُ ثُمَّ ضَرَبَ بِهِ الْأَرْضَ، فَقَالَ: هَذَا كِتَابُ ابْنِ زَانَ لَزَانِيَةٍ هَذَا كِتَابُ زَنْدِيقٍ لِغَيْرِ رَشْدِهِ، فَظَهَرْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا كِتَابُ يُونُسَ» (همان، ۷۸۸).

۸- «محمد بن مسعود، قال: حدثني علي بن محمد، قال: حدثني محمد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد، عن رجل من أصحابنا عن صفوان بن يحيى وابن سنان، أَنَّهُمَا سَمِعَا أَبَا الْحَسَنِ يَقُولُ: لَعَنَ اللَّهُ الْعَبَّاسِي فَإِنَّهُ زَنْدِيقٌ وَصَاحِبُهُ يُونُسُ فَإِنَّهُمَا يَقُولَانِ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ» (همان، ۲: ۹۵۸).

ترسیم شبکه ای روایات جرح یونس بن عبد الرحمن شماره ۵.۶.۷.۸



۶-۱-۳. تحلیل سندی روایات اتهام زندیق بودن یونس

حدیث شماره ۱۰ از طریق چهار راوی به نام آدم بن محمد، علی بن محمد، احمد بن محمد و عبداللہ نقل شده کہ پایین ترین طبقہ آن از سوی آدم بن محمد کہ متہم بہ غلو و تفویض است، نقل شدہ و دو طریق دیگری برای آن نقل شدہ کہ پایین ترین طبقہ آن علی بن محمد است و حلقہ مشترک در این دو طریق عبداللہ بن محمد، محدث و متکلم شیعی از مخالفان سرسخت ہشام و یونس است (ہمان، ۵۶۱) کہ نزد علمای رجالی توثیق شدہ است (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ۲۲۶) و بالاترین حلقہ مشترک روایت است. گزارش ۱۱ و ۱۲، بہ دلیل ارسال در سند ضعیف است (خویی، ۱۴۱۰ق، ۲۱: ۲۲۴-۲۲۵) و روایت ۶، آدم بن محمد، متہم بہ غلو و تفویض است و علمای علم رجال روایات او را ضعیف شمرده اند. لیکن بہ صرف ضعف سند نمی توان از محتوا و متن حدیث چشم پوشی کرد.

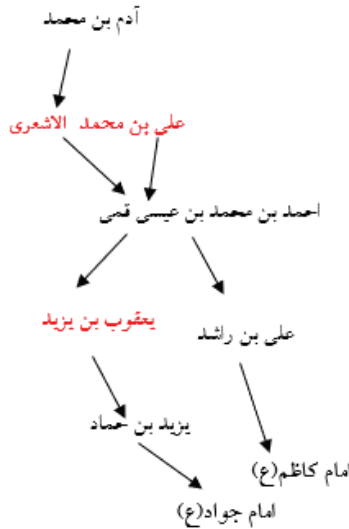
۶-۱-۳-۱. تحلیل متن روایت

محتوای روایات بہ یکسان بودن خط فکری ہشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن با ابوشاکر در مباحث کلامی اشارہ دارد و از سوی امام رضا (ع) ابوشاکر زندیق خواندہ شدہ است. در منابع روایی بیان شدہ است: «ابوشاکر از ہشام بن حکم دربارہ مسئلہ ای، اشکال مطرح می کند و بہ ہشام یک سال مہلت پاسخگویی می دہد. ہشام پاسخ آن را بعد از دیدار با امام دریافت کردہ و بہ ابوشاکر عرضہ می کند. ابوشاکر پس از دریافت جواب، بہ محضر امام صادق (ع) می رسد و پس از گفت و گو با حضرت از کفر خود بازگشتہ و مسلمان می شود.» این ارتباط ہشام با ابوشاکر سبب شد تا عدہ ای ہشام را با ابوشاکر ہم عقیدہ دانستہ و نسبت زندیق بہ او بدهند (صدوق، ۱۳۷۶ش، ۲۹۰). در حالی کہ عکس آن یعنی تأثیرپذیری ابوشاکر از ہشام و گرایش وی بہ امام از این ارتباط استنباط می شود. بر این اساس، با وجود مخالفت هایی کہ برخی شخصیت ها بہ خصوص قمی ها طبق گزارش کشی (ش ۴۹۷) علیہ ہشام بہ علت اختلاف در عقاید و دیدگاہ هایی کہ با او داشتند، طبیعی است کہ چنین مرادہ ای را بہ ہشام با ابوشاکر نسبت دہند و آن را در فضای جامعہ نشر دہند. همچنین می توان احتمال داد این گونه عبارت از سوی امام شاید بہ دلیل حفظ جان ہشام و یونس بیان شدہ باشد. همان طور کہ امامان دربارہ برخی شخصیت ها برای حفظ جان آن ها چنین اظهاراتی را ذکر می کردند (شوشتری، ۱۳۷۸ش، ۱۰: ۵۲۲-۵۲۳).

۹- «علی بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن أبي علي بن راشد، عن أبي جعفر الثاني قال: قلت: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ اِخْتَلَفَ اَصْحَابُنَا، فَأُصَلِّيَ خَلْفَ اَصْحَابِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ؟ قال: عليك بعلي بن حديد، قلت: فَأَخَذُ بِقَوْلِهِ؟ قال: نعم فلقبتُ علي بن حديد فقلتُ له: نُصَلِّيَ خَلْفَ اَصْحَابِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ؟ قال: لا» (كشي، ۱۳۶۳ ش، ۲: ۲۷۹، ش ۴۹۹).

۱۰- «آدم بن محمد الفلانسي البلخي، قال: حدثني علي بن محمد القمي قال: حدثني أحمد بن محمد بن عيسى القمي، عن يعقوب بن يزيد، عن أبيه يزيد بن حماد، عن أبي الحسن قال، قلتُ له: أُصَلِّيَ خَلْفَ مَنْ لَأَعْرِفُ؟ فقال: لا تَصِلْ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَشَقُّ بدينه، فقلتُ له: أُصَلِّيَ خَلْفَ يونسَ و أصحابه؟ فقال: يَأْبَى ذلك عليكم علي بن حديد، قلتُ: أَخْذُ بِذَلِكَ فَيَقُولُهُ؟ قال: نَعَمْ، قال: فسألتُ علي بن حديد عن ذلك؟ فقال: لا تَصِلْ خَلْفَهُ و لا خَلْفَ اَصْحَابِهِ» (همان، ۲: ۷۸۸، ش ۹۵۰).

ترسیم شبکه ای روایت شماره ۹ و ۱۰



۶-۱-۴. بررسی سندی روایت عدم اقتدای علی بن حديد بر یونس

كشي این روایت را از سوی علی بن راشد نقل کرده که به کنیه ابوعلی مشهور است و از یاران امام جواد و امام هادی (ع) و ثقه است. در ستایش او روایاتی آورده است، از جمله این که وی در بغداد، از وکیلان بوده و خزانه‌داری امام عسکری (ع) را بر

عهده داشته است (کشی، ۱۳۶۳ش، ۲: ۵۱۳). در طبقات پایین‌تر، دو راوی با نام‌های احمد بن محمد و علی بن محمد این گزارش را از علی بن راشد شنیده‌اند. باین حال، حدیث مذکور طریق دیگری نیز دارد (شماره ۱۴) که چهار راوی به نام‌های آدم بن محمد، علی بن محمد، احمد بن محمد بن عیسی و یزید بن حماد شنیده‌اند. راوی مشترک در این دو روایت علی بن محمد است که پایین‌ترین طبقه روایت را به خود اختصاص داده است. وی نسبت به یونس و عقاید او بدبین بوده و براساس گزارش کشی هشت روایت در جرح یونس از وی نقل شده است. راویان این دو گزارش در طبقات بالاتر: احمد بن محمد بن عیسی اشعری، یعقوب بن یزید انباری، علی بن محمد و یزید بن حماد هستند. احمد بن محمد بن عیسی از مشایخ قم بوده و کشی گزارش‌های متعددی از مخالفت او با یونس در عقاید کلامی و اختلاف در منهج وی در پذیرش احادیث به شرط سماع و شنیدن مستقیم از راوی از وی نقل کرده و از روایت چنین گزارش‌هایی از سوی قمیون درباره یونس اظهار تعجب می‌کند (کشی، ۱۳۶۳ش، ۲: ۷۸۷، ۹۵۱).

همچنین یعقوب بن یزید انباری از مخالفان سرسخت یونس بوده و کتابی بر طعن یونس نوشته است. پدر یعقوب، حماد بن یزید، نیز بر اساس گزارشی که بر عدم جواز نماز بر یونس از وی نقل شده، از مخالفان یونس بوده و با پسرش یعقوب بر یک مسلک بوده‌اند.

۶-۱-۴-۱. بررسی متن روایت

مضمون هردو روایت یکسان است و بر عدم جواز نماز به یونس و پرداخت زکات به اصحاب یونس دلالت دارد. در گزارش اول علی بن راشد از امام کاظم (ع) درباره نماز خواندن پشت سر یونس و پرداخت زکات به اصحاب هشام کسب تکلیف می‌کند و امام او را به علی بن حدید ارجاع می‌دهد. در گزارش دوم نیز یزید بن حماد از امام جواد (ع) همین پرسش را می‌کند. باز حضرت او را به علی بن حدید ارجاع می‌دهد. نکته قابل تأمل در این دو گزارش، یکسان بودن پاسخ هردو امام و ارجاع به علی بن حدید است. باتوجه به اینکه فاصله زمانی امامت امام کاظم (ع) با امام جواد (ع) بیش از ۲۰ سال است. سؤالی که پیش می‌آید نقش و جایگاه علی بن حدید نزد امامان چه بوده و آنان از ارجاع به علی بن حدید چه هدفی داشته‌اند؟

علی بن حدید حکیم سبابی اهل کوفه و از امام کاظم (ع)، امام جواد (ع) و امام رضا (ع) روایت کرده است. وی فطحنی بوده و شیخ طوسی در سند هر روایتی به دلیل وجود وی

آن را تضعیف کرده است و علامه خوئی بعد از بیان این موارد، به عدم وثوق او حکم می‌کند (خوئی، ۱۴۱۰ق، ۱۱: ۳۰۴). شیخ صدوق روایتی دیگر از مشایخ خود نقل کرده که می‌تواند دلیل طرح سؤال جواز اقتدا به نماز یونس و پرداخت زکات به معتقدان او باشد. در این گزارش، علی بن مهزیار (از وکلای معتمد امام) به امام جواد (ع) نامه نوشته و دیدگاه حضرت را درباره اقتدا به نماز کسی که معتقد به جسمانیت خداوند و پیرو اندیشه یونس بن عبدالرحمن است، جویا می‌شود. امام در پاسخ به عدم جواز و بیزاری از آن‌ها امر می‌کند (صدوق، ۱۳۷۶ش، ۲۷۷).

با دقت در این گزارش، سبب طرح چنین پرسشی از سوی برخی راویان که مورد اعتماد امامان بوده‌اند، می‌تواند فضای جامعه شیعی باشد که علیه هشام، یونس و پیروان آن دو بوده است و چه بسا امر امام به معنای طرد آنان از جامعه امامی بوده، فضایی که به دلیل شیوع شبهه اتهام به تجسیم بر آنان در جامعه شیعی ایجاد شده است و این که امام راوی را به علی بن حدید ارجاع می‌دهد، به سبب ارتباط وی با افرادی بوده که نگرش مثبتی به یونس نداشته‌اند. همچنین علی بن حدید، در جایگاهی بوده که چه بسا مجبور بوده درباره حقیقت عقیده خود نسبت به هشام بن حکم و یونس خودداری کند. بنابراین آگاهی امامان از این که امکان اصلاح برخی باورها و اندیشه‌ها از جامعه امامی نسبت به یونس و اصحاب او وجود ندارد، سبب شده، پاسخ را به کسی ارجاع بدهند که یقین داشتند، موضع او با باور پرسش‌کنندگان علیه یونس و اصحاب او یکسان بوده است. بدین ترتیب با توجه به فضای عمومی جامعه شیعی و تنش‌هایی که بر ضد یونس و اصحاب او وجود داشته است، می‌توان صحت صدور این روایات را نتیجه گرفت.

۶-۲. روایات جرح یونس توسط اصحاب امامان (ع)

۱- «علي (بن محمد)، قال: حدثني محمد بن أحمد، عن يعقوب، عن الحسين، عن ابن راشد، قال: لَمَّا ارْتَحَلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى خِرَاسَانَ، قَالَ، قُلْنَا لِيُونَسَ: هَذَا أَبُو الْحَسَنِ حَمَلٌ إِلَى خِرَاسَانَ، فَقَالَ: إِنَّ دَخَلَ فِي هَذَا الْأَمْرِ طَائِعاً أَوْ مَكْرَهُاً فَهُوَ طَاغُوتٌ» (همان، ۲: ۷۸۶).

۲- «علي (بن محمد)، قال: حدثني محمد بن أحمد، عن يعقوب، عن علي بن مهزيار، عن الحضيني، أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ دَخَلَ فِي هَذَا الْأَمْرِ طَائِعاً أَوْ مَكْرَهُاً انْتَقَضَتْ النُّبُوَّةُ مِنْ لَدُنْ آدَمَ» (همان).

۶-۲-۱. تحلیل سندی روایت موضع‌گیری یونس به مسئله ورود امام رضا (ع) به دستگاه خلافت

کشی دو گزارش درباره موضع‌گیری یونس بن عبدالرحمن به مسئله ورود امام رضا (ع) به دستگاه خلافت عباسی نقل کرده که در هر دو طریق، پنج طبقه راویان قرار دارند و پایین‌ترین طبقه روایت علی بن محمد است و طبق نمودار حلقه مشترک در این دو گزارش یعقوب بن یزید است که به یونس و عقاید او دیدگاه بسیار منفی داشته و کتاب «الطعن علی یونس» را نگاشته است. خویی این دو گزارش را به دلیل وجود حُصْنِی ضعیف می‌داند (خویی، ۱۴۱۰ق، ۲۱:۲۲۱).

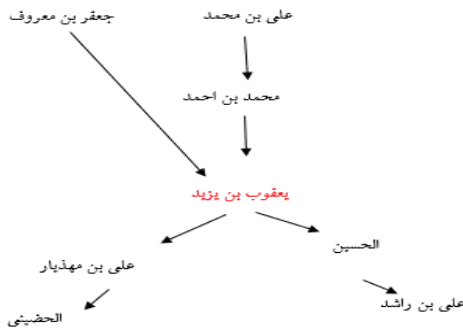
با دقت در سند روایت، این دو گزارش از سوی افرادی چون علی بن محمد قمی، یعقوب بن زیاد انباری قمی و علی بن مهزیار نقل شده‌اند که به یونس بن عبدالرحمن و عقاید او تردید یا دیدگاهی منفی داشتند. به این دلیل چه‌بسا درباره کوچک‌ترین عقیده و سخنی که از یونس نقل می‌شد و مورد شک و شبهه برای آنان بود، به‌طور طبیعی می‌توانست به‌عنوان جرح برای یونس تلقی شود.

۶-۲-۱-۱. تحلیل متن روایت

با بررسی متن روایت، محتوای به کار برده شده در هر دو گزارش یکسان است و تفاوت موجود در تعبیر «انْتَقَضَتِ النَّبُوَّةُ مِنْ لَدُنْ آدَمَ» در گزارش اول و تعبیر «فهو طاغوت» در گزارش دوم است. ولی با توجه به متن گزارش و توجه به فضای جامعه شیعی در دورانی که مأمون ولایتعهدی خود را به امام رضا (ع) اعطا می‌کند، صرف ضعف سند نمی‌شود از متن گزارش چشم‌پوشی کرد و چه‌بسا با وجود قرائن خارجی می‌توان این گزارش را صحیح دانست. در نگاه اول به ظاهر روایت، وجود اختلاف عقیده درباره تسلیم مطلق در برابر امام از سوی یونس به دست می‌آید، به طوری که فان اس با توجه به این گزارش یونس بن عبدالرحمن را که نخستین فرد پیشتاز در پذیرش امامت امام رضا (ع) است، در زمره افرادی می‌داند که در برخی از مسائل با امام هم‌عقیده نیست (فان اس، ۲: ۳۹۰)؛ ولی با تأمل دقیق‌تر در گزارش‌ها و فضای پیرامونی آن نادرستی این امر اثبات می‌شود. بنابراین از ظاهر روایت نمی‌توان نسبت جرح به یونس را استنباط کرد. اگر در عبارات «إِنْ دَخَلَ فِي هَذَا الْأَمْرِ طَائِعًا أَوْ مَكْرَهًا انْتَقَضَتِ النَّبُوَّةُ مِنْ لَدُنْ آدَمَ» به منطوق عبارت نگاه کنیم؛ چه‌بسا این گزارش را دلیل بر جرح یونس و تردید او در امامت امام رضا (ع) بپنداریم؛ در صورتی که با توجه به مفهوم گزارش در عبارت «إِنْ دَخَلَ فِي هَذَا

الامر طائعاً أو مكرهاً اتَّقَصَّصْتُ التَّبَوُّهُ مِنْ لَدُنْ آدَمَ» یعنی آن حضرت چه به دلخواه و چه به اجبار هرگز در دستگاه خلافت عباسی داخل نخواهد شد، برخلاف وجه اول اثبات می‌شود و یونس با عبارت «إِنْ دَخَلَ فِي هَذَا الْأَمْرِ» به دفاع از امامت امام رضا (ع) پرداخته است. رجوع به گزاره‌های تاریخی نشان‌دهنده پذیرش اجباری ولیعهدی از سوی امام رضا (ع) است و نکته مهم آن شرط پذیرش این امر از سوی امام رضا (ع) است که در هیچ‌یک از امور سیاسی و حکومتی دخالت نداشته باشد. بنابراین پذیرش ولایتعهدی مشروط با عدم پذیرش آن تفاوتی ندارد. بدین ترتیب با توجه به شخصیتی چون یونس که سابقه دیرینه در حمایت از امام رضا (ع) و مبارزه با مخالفان آن حضرت داشته است و گزارش‌های بسیار از مدح یونس توسط امامان در زمان امامت امام کاظم، امام رضا و امام جواد (ع) همگی نشان از تأیید او در برابر شهادت و تردیدهایی است که به او نسبت می‌دهند.

ترسیم شبکه‌ای روایات



۷. تحلیل تاریخی روایات جرح و تعدیل هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن

احادیث مختص به هشام و یونس در مجموع به دو دسته تقسیم می‌شوند: احادیث مدح و جرح. براساس روایات مدح، هشام و یونس بارها مورد تمجید و تحسین امام صادق، کاظم و امام رضا (ع) واقع شدند. نجاشی در رجال خود می‌گوید: «امام صادق و امام کاظم (ع) مکرر هشام را ستودند. هشام کسی است که درباره امامت حق سخن را ادا کرد» (مامقانی، ۱۳۵۲ ش، ۲: ۲۹۵). همچنین سلیمان بن جعفر از امام صادق (ع) درباره هشام سؤال می‌کند، حضرت فرمودند: «خدا او را رحمت کند، بنده ناصح و خیرخواه

بود؛ اصحاب او را از روی حسد اذیت کردند (تستری، ۱۴۱۸ق، ۹: ۳۲۶). او پیشتر از حق، مؤید راستی، مدافع ولایت اهل بیت و اثبات کننده بطلان دشمنان آنان است (صفایی، ۱۳۸۳ش، ۱۰). هشام با قلب، زبان و دست یاور ائمه است (مامقانی، ۱۳۵۲ش، ۳: ۲۹۴). امام صادق (ع) به او فرمود: «تا زمانی که ما را با زبانت یاری کنی، مؤید به روح القدس خواهی بود» (ابن ندیم، ۱۹۷۸م، ۲۲۴). در مدح یونس نیز روایاتی از ناحیه معصوم وارد شده که در پی درد دل یونس با امام کاظم (ع) در رابطه با اتهامی که بعضی از اصحاب به وی نسبت داده و او را زندیق خوانده بودند، امام کاظم (ع) یونس را به مدارای با اصحاب به دلیل کوتاه فکری آنان فرامی خواند. در این حدیث یونس و تفکر او از سوی امام کاظم (ع) تأیید شده است (کشی، ۱۳۶۳ش، ۴۸۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲: ۶۶).

در برابر روایات مدح، روایات جرح هشام و شاگردانش وارد شده که براساس گزارشی که امام اصحاب خود را از مناظره منع کرده بود، ولی هشام پیروی نکرد و به مناظرات خود ادامه داد که منجر به زندانی شدن امام و شهادت ایشان انجامید. بنابراین هشام طبق این روایات مسبب زندانی شدن و شهادت امام شده بود.

همچنین در نکوهش هشام بن حکم به روایات دیگری وارد شده که امام رضا (ع) خط فکری هشام را با ابوشاکر دیصانی یکسان می داند و هشام را زندیق می خواند (کشی، ۱۳۶۳ش، ۲: ۵۱۶). با توجه به آنچه از گزارش های موجود در روایات نسبت به منع هشام توسط امام پیرامون مباحث کلامی و اعتقادی و گزارش های ذکر شده که دلالت بر نکوهش وی دارد، می توان به نوعی رویارویی داخلی بسیاری از اصحاب با هشام بن حکم و شاگردان او پی برد. بررسی روایان گزارش جرح نشان می دهد که بخش زیادی از این روایات از سوی افراد مشخصی نقل شده که می توان گفت نوع نگاه آنان به هشام بن حکم و یونس ناشی از اختلاف دیدگاه ها در برخی مسائل کلامی همچون تشبیه و جسمانیت درباره خداوند است که عدم فهم صحیح از ماهیت و حقیقت این اعتقاد موجب شده که هشام و شاگردانش به تشبیه متهم شوند. به گونه ای که گزارش کشی درباره هشام بن حکم نشان می دهد که او مورد حسادت اطرافیان و محیطی که در آن بوده، قرار داشت (طوسی، ۱۴۱۵ق، ۲: ۴۸۶، ۵۴۷).

نظر نگارنده بر این است که با دقت در سلسله اسناد روایات می توان رد پای روایان قمی را در جرح و نکوهش هشام و شاگردان او به روشنی درک کرد و آن ها را او بسته به جریان غالب در کوفه که همان طیف جوالیقی است، دانست به گونه ای که محدثان قمی که در رأس آن ها اشعری های قم قرار داشتند، شخصیت هایی چون: احمد بن محمد بن عیسی،

یعقوب بن یزید قمی و سعد بن عبدالله اشعری، متعصب‌ترین و مهم‌ترین افرادی بودند که در قم به مخالفت با اندیشه‌های هشام بن حکم و یونس برخاستند و شدیدترین تقابل را با جریان هشام بن حکم داشتند. برخی از این گزارش‌ها نشان می‌دهد که هشام بن حکم قائل به نوعی جسمانیت و هشام بن سالم قائل به نوعی صورت برای خداوند بوده‌اند (صدوق، ۱۳۸۶ ش، ۹۷).

بر اساس این روایات سلیمان بن جعفر که از اصحاب سرّ امام رضا (ع) بوده، در دیدار با امام رضا (ع) درباره هشام بن حکم سؤال می‌کند. حضرت پاسخ می‌دهد: «او بنده خیرخواهی بود و به دلیل حسادتِ اصحاب آزار شد.» به دست می‌آید، تقابل هشامین در مباحث اعتقادی و کلامی منحصر به دوره امام صادق (ع) نمی‌شود، بلکه تا عصر امام رضا (ع) نیز این تفکرات ادامه داشته‌است (خویی، ۱۴۱۰ اق، ۱۹: ۳۰۰).

عملکرد سلیمان با این پرسش حاکی از جریان داشتن موضع‌گیری‌ها بر ضدّ هشام و شاگردان اوست. با توجه به موضوع پژوهش راهکار ارائه‌شده برای حلّ تعارض در روایات جرح و مدح هشام بن حکم و شاگردان او تحلیل اسناد - متن و یافتن حلقه مشترک بین روایات متعارض است که عامل اصلی و ناشر روایات جرح هشام بن حکم و شاگردان اوست که در این بخش الگویی در بازبایی منابع آثار روایی ارائه خواهد شد که گام‌های ابتدایی آن در راستای شناسایی حلقه‌های مشترک در سلسله مشایخ یک اثر روایی است و گام‌های بعدی، همه به نوعی با کارکرد حلقه مشترک پیوند دارند. «حلقه مشترک» راوی تکرارشونده در سندهای مجموعه‌ای از روایات یک اثر روایی است که شناسایی و تحلیل کارکرد آن در «بازبایی منابع» آن اثر روایی نقشی مؤثر داشته و در تحلیل سندی می‌بایست به آن توجه جدّی نمود (حدادی، ۱۴۰۰ اق، ۲۱).

حال در این پژوهش، با توجه به مباحث مطرح‌شده در خصوص حلقه مشترک باید اذعان داشت که در مجموع گزارش‌ها و تعارض آرایه‌ای که بر مذمت هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن در رجال کشی وارد شده، عامل اصلی این تناقضات تفاوت حلقه‌های مشترک در جرح و تعدیل هشام و یونس است که در این گزارش‌ها چند راوی تکرار شده‌اند که یکی از آنان یعقوب بن یزید و دیگری عبدالله بن محمد حجال است. با بررسی اسانید روایات و ترسیم شبکه‌ای روایات جرح هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن گزارش‌های جرح را می‌توان به رویارویی مکتب قم که تأثیرپذیر از جریان امامیه بغداد و کوفه بوده و با اندیشه‌های هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن به مخالفت برخاسته‌اند دانست. به طوری که از مجموع روایات جرح هشام و یونس

تعداد ده گزارش به حلقه مشترک از طریق یعقوب بن یزید انباری نقل شده که از مخالفان یونس بن عبدالرحمن و مؤلف کتاب «الطعن علی یونس» و استاد و شیخ حدیث عده‌ای از مشایخ حدیث قم مانند سعد بن عبدالله، احمد بن محمد بن عیسی، عبدالله بن جعفر الحمیری، محمد بن حسن الصفار و محمد بن یحیی بوده است. همچنین بیشتر گزارشی که در آن‌ها یونس بن عبدالرحمن جرح شده است (۸ گزارش)، از طریق علی بن محمد نقل شده است.

۸. حلقه‌های مشترک

۸-۱. حلقه مشترک اول: یعقوب بن یزید انباری قمی

حلقه مشترک این روایات یعقوب بن یزید است که در اواخر سده دوم در خانواده شیعی به دنیا آمد. پدرش یزید بن حقاد از راویان معروف و چهره‌های معتمد شیعه بود. یعقوب آشنایی با اهل بیت و علوم دینی را از آموزش در خانواده آغاز کرد. یعقوب را به دلیل آن که محل زادگاهش شهر انبار در عراق است، انباری می‌خوانند. مورخان برایش القابی چون کاتب و سلمی هم آورده‌اند. او در سال‌های جوانی منشی منتصر عباسی بوده و به کار کتابت دربار مشغول بوده است و سه امام معصوم را نیز درک کرده است، ولی او را در جمله شاگردان امام رضا (ع) می‌آورند. او استاد علی بن ابراهیم است. یعقوب از محدثان کم‌نظیری بود که انگیزه بالایی برای فراگیری علوم دینی داشت؛ برای همین در محضر استادان بسیاری کسب علم نمود و برای آموختن علم سفرهای بسیاری کرد. او افتخار شاگردی بزرگانی چون محمد بن ابی عمیر، حقاد بن عیسی و احمد و حسن بن محبوب را داشت و خود درباره استادان خود گفته است: «که بیش از پنجاه استاد داشته و از هر کدام آموخته‌های فراوان کسب کرده است.» او مدتی ساکن قم بود و در آن جا به ترویج شیعه پرداخت؛ برای همین در انتهای اسمش گاهی لقب قمی را نیز به کار می‌برند. نجاشی در کتاب رجال خود صفحه ۴۵۰ می‌نویسند: «یعقوب بن یزید کاتب انباری محدثی موجه و مطمئن است و از امتیازات ویژه‌اش این بود که اخبار فراوانی را نقل می‌کرد و روایات زیادی از او به یادگار مانده است (طوسی، ۱۴۱۵ق، ۲: ۲۴۴، ۳۹۵، ۴۲۵).

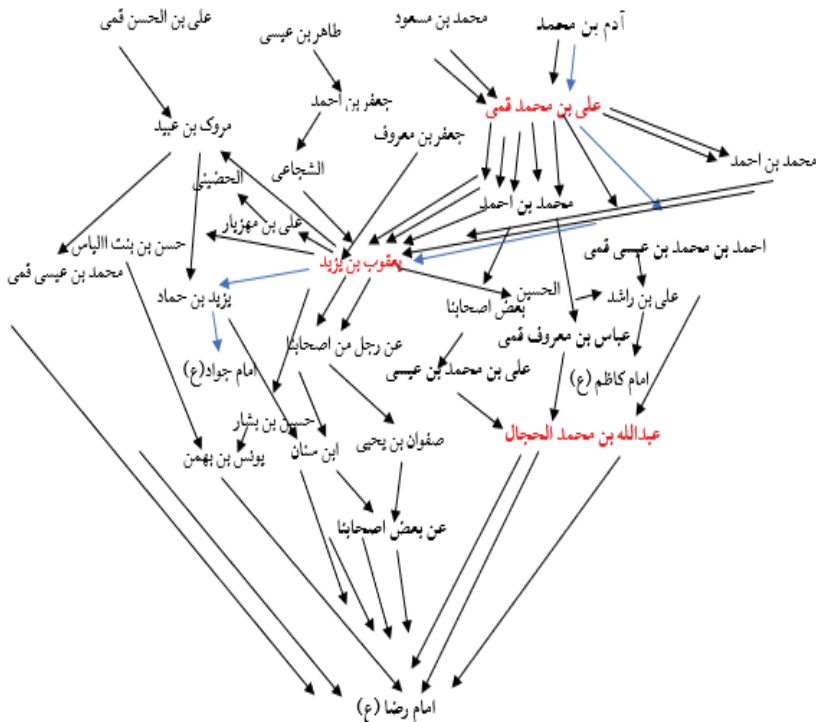
در روایات جرح هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن یعقوب نقش بسزایی داشته به گونه‌ای که شدت تعصب یعقوب بن یزید در مخالفتش با یونس منجر به تألیف کتابی بر ضد یونس شد. بنابراین می‌توان حدس زد بسیاری از احادیثی که در جرح یونس از یعقوب بن یزید وارد شده، از این کتاب است. یعقوب بسیاری از روایات را از مشایخ خود

در بغداد و سایر شهرهای عراق دریافت نموده و به‌عنوان استاد حدیث آن روایات را برای شاگردان خود در قم نقل کرده است.

۸-۲. حلقه مشترک دوم عبداللّه بن محمد حجال

وی از مخالفان سرسخت هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن بوده (کشی، ۱۳۶۳ ش، ۲: ۵۶۱) و به جریان و مکتب قم پیوند دارد. شیخ طوسی او را در رجال خود از یاران امام رضا (ع) معرفی کرده و بیان می‌کند: «عبدالله بن محمد حجال از موالیان بنی تیم الله و از ثقات اهل حدیث به شمار می‌آید.» و در الفهرست می‌گوید: «عبدالله بن محمد حجال کتابی تألیف کرده که حسن بن علی کوفی از وی نقل می‌کند، نجاشی نیز او را از موالیان بنی اسد می‌داند و گفته شده که از موالیان بنی تیم است. او از ثقات بوده و کتابی هم تألیف کرده است» (طوسی، ۱۴۱۵ق، ۲: ۳۶۰).

نمودار شبکه ی جرح یونس بن عبد الرحمن (حلقه مشترک: یعقوب بن یزید آباری قمی و عبد الله بن محمد حجال)



۹. نتیجه‌گیری

۱- روش تحلیل اسناد- متن، روشی جدید برای بررسی روایات به شیوه تحلیل متن و تحلیل سند است. در این روش با همبستگی سند و متن، امکان شناسایی و تاریخ‌گذاری دقیق روایات مشخص می‌شود و صحت و سقم حدیث معلوم می‌شود. هرچند در این روش محدودیت‌هایی وجود دارد، اما مزیت‌هایی نیز نسبت به روش تحلیل اسناد صرف و یا تحلیل متن صرف وجود دارد. برای نمونه از محدودیت‌های این روش یافتن احادیث با سندهای کم و احادیثی که گاه با یک سند نقل شده‌اند و از جهت متن حدیث گاه ناهمبستگی در محتوای روایت دیده می‌شود که ناهماهنگی بین سند و متن باعث می‌شود که به هدف اصلی که یافتن حلقه مشترک است، دست پیدا نکنیم.

۲- با بررسی گزارش‌های جرح یونس و هشام می‌توان فضای مخالفت با این دو متکلم برجسته را در محیط قم به روشنی دریافت. همان‌گونه که در نمودار جرح یونس بیان شد، بیشترین گزارش‌های جرح به تعداد ۸ گزارش، از طریق یعقوب‌بن‌یزید انباری قمی است که از مخالفان یونس و مولف کتاب الطعن علی یونس و شیخ حدیث عده‌ای از استادان قم مانند سعدبن‌عبدالله، احمدبن‌محمدبن‌عیسی و ... بوده و نیز بیشترین گزارش‌هایی که یونس در آن‌ها جرح شده از طریق علی‌بن‌محمد قمی نقل شده که به دلیل اختلافات در عقاید کلامی، شاهد رویارویی محدثان قمی با شخصیت‌های جریان هشام‌بن‌حکم به‌ویژه یونس هستیم.

۳- در نتیجه اختلاف‌ها و رویارویی دو جریان هشام‌بن‌حکم و هشام‌بن‌سالم در بعضی موضوعات عقیدتی در فضای جامعه شیعی کوفه سبب شد، شاگردان هشام‌بن‌سالم و پیروان او که جریان غالب در کوفه بودند، نیز همچنان در قرن‌های بعدی ادامه دهنده و نشر دهنده جرح و مذمت هشام‌بن‌حکم و شاگردان او باشند. به گونه‌ای که در حدیثی نقل شده که امام رضا (ع) از احمدبن‌محمدبن‌ابی‌نصر بزنطی که در مسئله مرتبط با توحید از پیروان هشام‌بن‌سالم بود سؤال کرد: «ما الخلاف بینکم و بین اصحاب هشام‌بن‌حکم فی التوحید؟»؛ چرا با پیروان هشام‌بن‌حکم در مسئله توحید اختلاف دارید؟ احمدبن‌ابی‌نصر در پاسخ عرض کرد: «درباره خداوند به صورت اعتقاد داریم و هشام‌بن‌حکم جسم بودن خدا را نفی می‌کند.» امام به او فرمود: «این اعتقادش تشبیهی است و دست از اعتقادش بردارد» (قمی، ۱۴۰۴ق، ۱: ۲۰). بنابراین در قرن‌های بعدی نیز طرفداران هشام‌بن‌سالم در صدد تخریب جریان هشام‌بن‌حکم برآمده و عده‌ای با نشر روایات جرح و شایعه‌پراکنی اتهامات را گسترش دادند. با ترسیم شبکه‌ای روایات جرح

هشام و یونس می‌توان به حلقه مشترک این روایات دست یافت که یعقوب بن یزید و عبدالله بن حجال است که به‌عنوان راوی ناشر، نقش محوری دارد.

۴- نظر نگارنده بر این است که با توجه به اهمیت ارزیابی احادیث به شیوه تحلیل اسناد- متن و تاریخ‌گذاری زمان دقیق روایت می‌توان با کنکاش در روایات متعارض در کتب رجالی شیعه پیرامون شخصیت‌های رجالی که درباره آن‌ها تعارض آرا وجود دارد به عامل اصلی راوی نشر دهنده، «حلقه مشترک»، دست یافت و به‌طور دقیق فرایند نقل حدیث را تاریخ‌گذاری کرد و عامل و ناشر آن را به دست آورد.

منابع

آقایی، سیدعلی. "حلقه مشترک و پیوند آن با اصطلاحات حدیثی". تاریخ و تمدن اسلامی، ۱۵ (۱۳۹۱): ۵۹-۹۸.

_____، تاریخ‌گذاری حدیث روش‌ها و نمونه‌ها، تهران، حکمت، ۱۳۹۳ ش.
 آهنگ، علی، و مهدی آریان‌فر. "تحلیل انتقادی دیدگاه یحیی محمد پیرامون علم رجال شیعه (با تأکید بر کتاب مشکاة الحدیث)". مطالعات فهم حدیث ۴، ۸، ۱۳۹۷ ش، ۵۵-۷۳. doi: 10.30479/mfh.2018.1326
 ابن غضائری، احمد بن حسین، رجال الغضائری، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۰ ش.
 ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.
 ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، بیروت، دارالمعرفة، ۱۹۷۸ م.
 احمدزاده، محمدامیر. "اهمیت کاربرد الگوها و روش‌های تحلیل اسناد پژوهش تاریخی". تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، ۱۵ (۱۳۹۴): ۵-۳۳.

اردبیلی، محمدعلی، جامع الرواة، قم، مکتبه آیت‌الله المرعشی، بی‌تا.
 بهبهانی، محمدباقر بن محمد، تعلیقه علی منهج المقال، قم، معارف اهل بیت (ع)، ۱۲۰۵ ق.
 پارسا، فروغ، نقد و بررسی پژوهش‌های حدیثی هارالد موتسکی، رساله دکتری، استاد راهنما: دکتر احمد پاکتچی، ۱۳۸۷ ش.

پارسانیا، حمید، فاطمه هلالی، و سیدسعید موسوی اصل. "دیدگاه یوزف شاخ‌ت به فقه اسلامی به مثابه دانش اجتماعی". اسلام و مطالعات اجتماعی، ۲۰ (۱۳۹۷): ۶-۳۴.

تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
 جمعی از نویسندگان، جستارهایی در مدرسه کلامی بغداد، قم، دارالحدیث، ۱۴۰۱ ق.
 حدادی، آمنه، نصرت نیل‌ساز، نهله غروی نایینی، و محمدکاظم رحمتی. "تحلیل کارکرد حلقه مشترک در بازتابی منابع آثار روایی مطالعه موردی روایات علی بن ابراهیم در الکافی". علوم قرآن و حدیث ۵۳، ۱۰۷ (۱۴۰۰): ۲۷۱-۲۹۳. doi:10.22067/jquran.2021.61859.0

حسینی خامنه‌ای، علی، چهار کتاب اصلی علم رجال، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹ ش.
 حلی، حسن بن یوسف، خلاصه الاقوال فی معرفة الرجال، قم، الفقاهة، ۱۴۱۷ ق.
 خوبی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم، آثار شیعه، ۱۴۱۰ ق.
 شبستری، عبدالحسین، اصحاب الامام الصادق (ع)، قم، المدرسین، ۱۴۱۸ ق.
 صدوق، محمد بن علی، الامالی، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
 _____، علل الشرائع، قم، داوری، ۱۳۸۶ ق.
 صفایی، سیداحمد، هشام بن حکم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.

- طوسی، محمدبن حسن، اختیار معرفة الرجال، قم، جماعة المدرسين، ۱۳۷۳ ش.
- _____، رجال الطوسی، قم، جماعة المدرسين، ۱۴۱۵ ق.
- عزیزی، مجتبی، و میثم مطیعی. "مبنای ملاک‌های ترجیح اقوال رجالیون در تعارض جرح و تعدیل". حدیث‌شناسی، ۱۱ (۱۳۹۳): ۴۹-۸۴.
- فان، اس یوزف، کلام و جامعه در سده‌های دوم و سوم هجری، مترجمان: فرزین بانکی، احمدعلی حیدری، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۶ ش.
- فتاحی‌زاده، فتحیه، محمدکاظم رحمان‌ستایش، و فاطمه ونکی. "روش آیت‌الله خویی در تعامل با اصول اولیه رجالی". علوم قرآن و حدیث، ۹۷ (۱۳۹۵): ۱۱۹-۱۴۲.
- فرقان‌گوهر، محمد. "نخستین جریان انتقادی حدیث شیعه". تاریخ و تمدن اسلامی، ۲۳ (۱۳۹۷): ۲۳-۴۸.
- قمی، علی‌بن‌ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.
- کشی، محمدبن‌عمر، رجال کشی، قم، اهل‌البیت، ۱۳۶۳ ش.
- کلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب، ۱۳۶۳ ش.
- مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، نجف، بی‌نا، ۱۳۵۲ ش.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، دار‌الاحیاء، ۱۴۰۳ ق.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی، معارف قرآن، قم، موسسه امام خمینی، ۱۳۷۶ ش.
- مفید، محمدبن‌محمد، اوائل المقالات، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
- نجاشی، احمدبن‌علی، رجال النجاشی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.
- نیل‌ساز، نصرت. "تاریخ‌گذاری احادیث براساس روش تحلیل اسناد متن در مطالعات اسلامی خاورشناسان". پژوهش‌های قرآن و حدیث، ۱ (۱۳۹۰): ۱۲۷-۱۴۹.
- همدانی، مصطفی. "نقد اندیشه رجالی ارسال روایات بی‌واسطه حریر از امام صادق (ع)". مطالعات فهم

حدیث ۴، ۸ (۱۳۹۷): ۱۳۱-۱۵۳. doi: 10.30479/mfh.2018.1329

Joseph Schacht, *The Origins of Muhammadan Jurisprudence*, Oxford, 1950, 171-2.
 Goldziher, Ignaz, *Muslim studies*, Edited by S.M Stem, translated by C R Barber and S.M. Stem, 2vols, london: George Allen and Uniwin, 1971.